نگاهی تازه به معنی چند بیت از شاهنامهٔ فردوسی

(داستان رستم و اسفندیار)

دکتر محمد حسین کرمی
عضو هیأت علمی دانشگاه شیراز

چکیده

این مقاله به بحث و بررسی شرح و معنی چند بیت از داستان رستم و اسفندیار اختصاص دارد. بدین صورت که نگارنده در آغاز طرح مسأله کرده و بیت یا ابیاتی که در معنی آنها دشواری و در نتیجه، اختلاف‌نظر وجود داشته است، نقل کرده و سپس توضیحات و معانی آنها را از کتابهایی‌که به وسیلهٔ دکتر اسلامی ندوشن، دکتر انوری و دکتر شعار،دکتر رستگار فسایی، دکتر جوینی، دکتر شمیسا و دکتر نظری و مقیمی نوشته شده نقل کرده است.

نویسنده پس از نقل توضیح و معنی بیتها از آثار هر کدام از نویسندگان بالا، اشکال یا نقص احتمالی آنها را مطرح کرده و در نهایت معنی تازه یا کاملتر بیتها را نوشته است.

کلیدواژه:رستم و اسفندیار، برزین بخفت، سر برگراییدن، پی اخترت نرم باد.

تاریخ دریافت : ۱۳۸۴/۱۱/۲۳ تاریخ پذیرش : ۱۳۸۵/۱۲/۶

مقدمه

با اینکه برداشتهای متفاوت از متنی واحد، از روزگاران گذشته مرسوم بوده و افراد یا گروهها و فرقه‌های مختلف با توجه به ذوق شخصی یا آبشخور فکری، در تفسیر جمله یا متنی واحد، نظرهای گوناگون داشته‌اند، و امروزه هرمنوتیک و تأویل و تفسیر متن، این امر را مورد تأیید و تأکید قرار داده است، اما بدیهی است که این برداشتها و تفاسیر باید بر پایه‌های دقیق علمی و منطقی استوار باشد و بتوان با توجه به مفاهیم حقیقی و مجازی واژه‌ها و کمک گرفتن از دانشهای بلاغی، آنها را توجیه و تفسیر کرد و به اصطلاح اصل متن استعداد چنین برداشتهایی را داشته باشد، که اگر چنین نباشد هیچ واژه و جمله و متنی، مفهوم خاصی نخواهد داشت و هرکسی می‌تواند هر واژه و جمله‌ای را به هر مفهومی که فقط خودش می‌داند به کار ببرد و دیگران نیز مجازند که هر مفهومی را به آن واژه‌ها و جمله‌ها ببندند و دیگر هیچ قاعده و قانون علمی بر زبان حکمفرما نخواهد بود.

با توجه به این موازین است که ما می‌توانیم به تفسیر و توجیه و معنی کردن متون و اشعار بپردازیم یا معنی و شرح و تفسیر دیگران را مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

از آنجا که داستان رستم و اسفندیار، سالهاست بخشی از متون درسی دانشجویان است و چندین بار نیز مورد شرح و توضیح قرار گرفته است با این همه در آثار منتشر شده، در توضیح معنی برخی از ابیات میان صاحبنظران اختلاف است و یا گاهی معانی برخی از ابیات همچنان لاینحل مانده است،جای‌آن است که برخی‌از این‌ابیات درترازوی نقد وبررسی‌قرارگیرد.

در این مقاله چند بیت از این داستان که توسط استادان و صاحبنظران معنی و شرح شده است، مورد بررسی مجدد قرار گرفته و نوشته‌ها و آراء آنها در کنار هم درج شده است تا امکان مقایسه و داوری برای خوانندگان فراهم شود و نگارنده نیز تا حد امکان، نحوه و میزان انطباق آنها را با واژگان بیت و سازگاری یا ناسازگاری مفاهیم را با سایر ابیات مورد بحث و بررسی قرار داده است.

بدیهی است که نویسنده به هیچ‌وجه مدعی بهتر شناختن شاهنامه و مفاهیم آن نیست و اگر مطلبی نوشته یا نظری ارائه می‌دهد، مستقیم یا غیرمستقیم از همین استادان آموخته است.

بررسی ابیات

یک- وقتی که اسفندیار به زابلستان می‌رسد، بهمن را به عنوان پیک خود به سوی رستم می فرستد و هدف خودش را از آمدن بدانجا شرح می‌دهد. اسفندیار در پیام خود رستم را هم تهدید می‌کند و هم امیدوار می‌سازد و سعی دارد که با بیم و امید رستم را به تسلیم وادارد. آخرین ابیات پیغام چنین است:

... همه پند من یک به یک بشنوید — بدین خوب گفتار من بگروید
نباید که این خانه ویران شود — به کام دلیران ایران شود
چو بسته ترا نزد شاه آورم — بدو بر فراوان گناه آورم
بباشم به پیشش به خواهش به پای — زخشم وز کین آرمش باز جای...
نمانم که بادی به تو بروزد — بر آن سان که از گوهر من سزد

(شاهنامه، ج۶، ص ۲۳۴، ب۲۷۷)

مصرع : بدو بر فراوان گناه آورم؛ یعنی چه؟

دکتر رستگار در توضیح مصرع دوم بیت سوم به بعد (فراوان بدو بر گناه آورم) نوشته‌اند: «چون ترا که گناهان بسیار داری به نزد او ببرم، در برابر او به خواهشگری می‌ایستم، او را آرام می‌کنم و نمی‌گذارم که به تو آسیبی برساند.» (رستگار فسایی، ۱۳۷۴: ص۱۸۹)

دکتر شعار و دکتر انوری بسیار کوتاه نوشته‌اند. «بدو بر فراوان گناه آورم: «بگویم که گناه از اوست» و سپس در توضیح بیت نوشته‌اند: وقتی که تو را[ای رستم] دست بسته پیش گشتاسب بیاورم می‌گویم که گناه از اوست[اگر تا به حال‌توبه‌درگاه‌نیامده‌ای]و در برابرش برای خواهش[و عفوتو] برپای می‌ایستم وخشم و کینش را ازمیان می‌برم.»(شعار،۱۳۶۷:ص۱۰۱- ۱۰۰)

دکتر جوینی در « حماسهٔ رستم و اسفندیار» و دکتر شیمسا در « طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار» و دکتر نظری در«داستانهای پر آب چشم» هیچگونه اشاره و اظهارنظری درباره این ابیات نکرده‌اند. و در هر دو اثری که این بیت معنی شده، گناه متعلق به رستم شمرده شده است، اما اقتضای حال و مقام و الفاظ هیچکدام از دو جمله با الفاظ مصرع شعر سازگار نیست. «فراوان بدو بر گناه آورم: ترا که گناهان بسیاری داری... و یا: می‌گویم که او [رستم] گناهکار است». توجه داشه باشیم که اسفندیار به رستم پیغام می‌دهد و طبیعتاً می‌خواهد او را تشویق کند تا بدون جنگ دست به بند بدهد، و مطمئن باشد که اسفندیار او را چندان گناهکار نمی‌داند و نمی‌گذارد به او صدمه‌ای برسد. پس نمی‌گوید که وقتی تو را دست و بغل بسته نزد

پدرم ببرم گناهان فراوان تو را برمی‌شمارم، یا می‌گویم که گناه از رستم است، بلکه برای جلب اطمینان رستم می‌گوید، در برابر پدرم می‌ایستم و گناهان فراوان خودش را برمی‌شمارم، و به عبارت دیگر می‌گویم که مقصر خودش می‌باشد، و سپس خواهشگرانه خشمش را فرو می‌نشانم و نمی‌گذارم به تو صدمه‌ای برساند. عین همین مطلب را وقتی که با رستم روبرو می‌شود نیز به طور حضوری بر زبان می‌آورد و می‌گوید:

چو من زین زرین نهم بر سیاه — به سر بر نهم خسروانی کلاه
به نیزه ز اسبت نهم بر زمین — از آن پس نه پرخاش جویی نه کین
دو دستت ببندم برم نزد شاه — بگویم که من زو ندیدم گناه
بباشم به پیشش به خواهشگری — بسازم زهرگونه‌یی داوری
رهانم ترا از غم و درد و رنج — بیابی پس از رنج خوبی و گنج

(شاهنامه، ج۶، ص ۲۶۴، ب ۷۶۷)

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید سه بیت آخر این پنج بیت عیناً مانند سه بیت آخر از ۵ بیت پیش است، اما معنی مصرع مورد بحث بسیار روشن است. به هرحال اگر بخواهند یکی از دو طرف دعوا را از دیگری خشنود کنند، منطق ایجاب می‌کند که یا طرف مقابل را بیگناه معرفی کنند یا گناهش را کوچک جلوه دهند. نه اینکه «فراوان برو...

یادآوی می‌شود که بیت ۴۹۹ این داستان نیز تأیید و تأکیدی بر همین امر است:

ترا چون برم بسته نزدیک شاه — سراسر بدو بازگردد گناه

(همان)

حتی زمانی که رستم زخمی شده و به سوی کوه گریخته است نیز، یکبار دیگر اسفندیار تأکید می‌کند:

پشیمان شو و دست را ده به بند — کزین پس تو از من نیابی گزند
بدین خستگی نزد شاهت برم — زکردارها بی‌گناهت برم

(همان ب۱۱۵۰)

دو- زمانی که بهمن برای رساندن پیام اسفندیار از هیرمند گذشت، نگهبان از محل دیده‌بانی عبور کردن یک جنگجو و تعداد کمی سپاهی را خبر داد و زال با اسب به محل دیده‌بانی – که لابد به شکل تپه‌ای بوده که از یک سوی با اسب می‌شد بدان بالا رفت – آمد و

با نگاه اول دانست که سوار جوان از خانوادهٔ گشتاسب است، و به خاطر رابطهٔ سرد همراه با دلزدگی که با آن خاندان داشتند، نگران شد و نومیدانه آه کشید.

بیامد زدیده مرا او را بدید — یکی باد سرد از جگر برکشید
چنین گفت کاین نامور پهلو است — سرافراز با جامهٔ خسرو است
زلهراسب دارد همانا نژاد — پی او بر این بوم فرخنده باد
زدیده بیامد به درگاه رفت — زمانی به اندیشه بر زین بخفت

(همان، ص ۲۳۵، ب۲۹۱)

مصرع دوم بیت سوم یا معنی نشده یا به صورت واژگانی معنی شده است: پی: قدم، فرخنده‌باد: مبارک باد.

اما باید توجه داشت که این مصرع طنز است و تفال نیک زدن است! یعنی دلش گواهی می‌دهد که گام نهادن او به این سرزمین پی‌آمدهای ناگواری دارد. درست مثل وقتی که ما امر ناخوشایندی را می‌شنویم و می‌گوییم انشاءالله خیر است.

اما بیت مورد مطالعهٔ ما آخرین بیت و به ویژه مصرع دوم آن است. «زمانی به اندیشه بر زین بخفت» یعنی چه و زال چگونه بر زین بخفت؟

در رزم‌نامه آمده است «بر زین بخفت: در روی زین خوابید. زال هنوز از اسب پایین نیامده بود. شاید مراد از بخفت چرت زدن یا «غرق اندیشه شدن» چنانکه «خفته بودن» باشد. (شعار،۱۳۶۷: ص۱۰۴)

دکتر رستگار نوشته‌اند:« از دیده بیامد... از دیده‌بانی فرود آمد و به درگاه خود رفت. بر زین بخفت: در حال یکه سوار بر اسب بود، سر بر کوههٔ زین نهاد، خوابید و به فکر فرو رفت. (رستگار فسایی، ۱۳۷۴: ص ۱۹۱ و ۱۹۰)

در نسخهٔ لنینگراد، بخفت با واو معدوله و به صورت بخَوفت ضبط شده است. دکتر جوینی که خفتن را، در حالی که شخص بر زین نشسته مفعول ندیده‌اند، آن را به معنی خمیدن و دولا شدن آورده‌اند.

ایشان با توجه به نسخهٔ فلورانس که در دو جا «بخوفت» ثبت شده، صورت بچفت را که بعضی‌ها از جمله دکتر شمیسا حدس‌زده‌اند، نپذیرفته‌است و بیت را چنین معنی کرده‌اند:«زال از دیده‌بانی‌به‌درگاه خانه‌آمد وزمانی‌برروی زین‌خم‌شد و به اندیشه فرورفت.»(جوینی،۱۳۷۴:ص ۳۴)

دکتر شمیسا نوشته‌اند: «بخفت با رفت اختلاف در حرکت حذو دارد (عیب قافیه) شاید کلمهٔ دیگری باشد مثلاً بچفت چفته‌شدن، خمیدن است... به نظر من مصدر خفتن به فتح اول به معنی خمیدن هم می‌تواند باشد که از فرهنگها فوت شده است. در گیلکی خفت، کنف تابیده و کلاف شده است.ـ (طرح اصلی ...، ص ۲۳۶)

چنانکه ملاحظه شد دکتر شمیسا قافیه را معیوب دانسته‌اند، در حالی که واو معدوله است و عیبی ندارد، مانند قافیه شدن خوی و می. ضمناً در برخی از مناطق به همین صورت خفتن با فتح تلفظ می‌شود نه با ضم، مثلاً در لارستان فارس، خفت و خت تلفظ می‌شود.

ایشان همچنین خفتن را در مفهوم خم شدن آورده‌اند که دکتر جوینی نیز پیش از ایشان نوشته‌اند، اما معنی ارائه شده از سوی دکتر جوینی هم در دو مورد بدون اشکال نیست ۱- به درگاه خانه آمد ۲- بر روی زین خم شد و به اندیشه فرو رفت! حالت سوار خم شدهٔ بر زین چگونه است؟

ضبط داستانهای پرآب چشم، مطابق تصحیح دکتر خالقی مطلق است، بدین صورت:

زدیده بیامد به درگاه رفت زمانی پراندیشه بر زین بکفت

چون کفتن در اینجا معنی مناسب نداشته، نویسندگان کتاب پس از ذکر معانی لغوی از لغتنامه، دست به توجیه زده‌اند و برای آن معنی مجازی وضع کرده‌اند بدین صورت: «بکفت... از مصدر کفتن به معنی شکافتن، چاک کردن، کاویدن و... (لغت‌نامه) و مجازاً یعنی جستجو کردن، تجسس کردن، تفتیش کردن و دقت کردن. «زدیده بیامد به...»: زال از محل دیده‌بانی برگشت و به سوی بارگاه خود حرکت نمود و سواره نیز با اندیشه و اضطراب به تفحص این قضیه پرداخته بود.» (نظری، ۱۳۸۲: ص ۲۲۵) آخرین بخش این معنی چنانکه ملاحظه می‌شود توجیهی‌است که باز هم با بیت سازگار نیست.اگر ضبط دکترخالقی‌را صحیح بدانیم، شاید بتوان با توجه به معنی‌لغوی«کفتن»آن‌را شکافتن و چاک شدن دل و جگر (ناراحتی شدید) معنی کرد.

اما با توجه به چاپ مسکو، در این بیت، به درگاه رفت یعنی: به سوی درگاه رفت و اندیشه، تأمل و فکر کردن با نگرانی است. با توجه به اینکه خفتن بر روی زین ممکن نیست، آن هم حالتی که سوار بر زین نشسته باشد و آنقدر کمر خود را خم کند که سرش را روی کوههٔ زین بگذارد! حتی خم شدن و به فکر فرو رفتن به ویژه که خم شدن معنی خوابیدن ندارد و به عبارتی کسی که خفته حالت خمیده ندارد. باید معنی بیت چنین باشد:

زال از محل دیدبانی به سوی درگاه رفت [از اسب خود پیاده شد و در حالی که کنار اسب ایستاده بود، سر خود را] بر زین نهاد و به اندیشه فرو رفت. یا چند لحظه در حالی که سوار بر اسب بود چشمان خود را بست [مانند خفتگان] و به فکر فرو رفت.

سه- یکی از مواردی که در فهم معنی جمله‌ها و ابیات، برای خواننده ایجاد دشواری می‌کند، شناختن مرجع ضمایر است. به طوری که گاه در جمله یا بیت هیچ‌گونه دشواری واژگانی یا دستوری وجود ندارد، اما چون خواننده مرجع ضمیر را نمی‌شناسد، نمی‌تواند مفهوم حقیقی را دریابد. آنان که تاریخ بیهقی را خوانده‌اند، می‌دانند که دشوارترین امر در یافتن معنی متن، تشخیص مرجع ضمیر است. مثلاً «و بسیار مناظره رفت و وی گفت او را به گوزگانان باز باید فرستاد ...» (بیهقی، ۱۳۷۳: ج۱: ص۴) در این‌جا روشن نیست که مرجع ضمیر امیرمحمد است یا علی‌رقیب.

در شاهنامه نیز از این موارد کم نیست، برای مثال در ابیات زیر که در لابه لای پاسخ رستم به پیام اسفندیار آمده است، می‌خوانیم:

... چو مهتر سراید سخن سخته به — زگفتار بد، کام پردخته به
زگفتارت آنگه بدی بنده شاد — که گفتی که چون تو ز مادر نزاد
به مردی و گردی و رای خرد — همی بر نیکان خود بگذرد
پدید است نامت به هندوستان — به روم و به چین و به جادوستان...

(شاهنامه، مسکو، ج۶، ص۲۴۰، ب۳۶۱)

یکبار دیگر بیت زیر را بخوانید:

زگفتارت آنگه بدی بنده شاد — که گفتی که چون تو زمادر نزاد

به راستی مرجع ضمیر تو در مصرع دوم کیست؟ رستم یا اسفندیار؟ اغلب شارحان مرجع آن را رستم دانسته‌اند.دکتر رستگار نوشته‌اند: «من آنگاه از سخن تو شادمان بودم که (مرا می‌ستودی و می‌گفتی) ای رستم چون تو پهلوانی از مادر نزاده است، و تو از لحاظ مردانگی و دلاوری و تدبیر و دانایی بر همه نیاکان خود برتری داری و در هند و روم و جادوستان همگان ترا می‌شناسند.» (رستگار فسایی، ۱۳۷۴: ص۱۹۸)

ایشان در ادامهٔ مطلب نوشتهٔ دکتر اسلامی را نقل کرده‌اند، بدین صورت: «اشارهٔ رستم به زمانی است که نسبت به اسفندیار کمال خوشبینی را داشته و او را کسی می‌دانسته که در آراستگی بی‌نظیر است.» (اسلامی ندوشن:ص ۲۶۶) دکتر شمیسا در «طرح اصلی داستان، ...» بیت

را مطرح نکرده است. دکتر انوری و دکتر شعار نوشته‌اند: «از گفتار تو آن وقت بنده (من) شاد می‌شدم که این چنین می‌گفتی: [ای رستم] نظیر تو از مادر زاییده نشده در مردانگی و پهلوانی و اندیشمندی و خردمندی...در ابیات ۳۸۲ و ۳۸۳ ابهام هست» (شعار:ص ۲۶۶) ایشان نیز در ادامهٔتوضیح خود نوشتهٔ دکتر اسلامی را عیناً نقل کرده‌اند.

جالب است که در هر دو کتاب مرجع ضمیر «تو» رستم دانسته شده و گویی همهٔ تعریف و تمجیدها را اسفندیار از رستم کرده است، و حال رستم به اسفندیار پیغام داده که وقتی این ستایشها و تعریف و تمجیدها از من می‌کردی خیلی خوشحال شدم، اما از پیغامهای دیگر تو آزرده خاطر شدم. چنانکه مشاهده شد در هر دو کتاب به سخن استاد اسلامی استناد شده بااین تفاوت که در اثر دکتر انوری و دکتر شعار آمده است که : اسلامی مطلب را مربوط به اسفندیار می‌داند.»

نگارنده تردیدی ندارد که مرجع ضمیر تو در بیت: زگفتارت آنگه بدی بنده شاد... اسفندیار است و نه رستم. زیرا در میان پیغام اسفندیار به رستم هیچکدام از این ستایشهایی که در چند بیت مذکور شد، دیده نمی‌شود. اسفندیار هنرهای خود و خاندان خود را می‌ستاید، به ویژه گشتاسب را. او کارهای خود را هم به اونسبت می‌دهد، شاید برای اینکه او را بزرگتر از آنچه هست جلوه دهد، تا بتواند دستور احضار دست و بغل بستهٔ رستم و خانواده‌اش را نیز دستوری از سوی شاهی قدرتمند و جهان‌مدار قلمداد کند، به ویژه که در میان این پیام آمده است:

... چو گشتاسب شه نیست یک نامدار — به رزم و به بزم و به رای و شکار
.. کنون خاور او راست تا باختر — همی بشکند پشت شیران نر
زتوران زمین تا درِ هند و روم — جهان شد مر او را چو یک مهره موم...

(شاهنامه، ج۶، ص۲۳۳، ب ۲۵۳)

پس آن ابیات را، نمی‌تواند رستم از پیام اسفندیار در مورد خودش دانسته باشد و اگر قرار باشد پیشینهٔ ابیات را در پیام اسفندیار بجوییم، باید آنها را مربوط به اسفندیار بدانیم و نه رستم.

نکته مهمتر این است که هیچگاه، هیچ‌کس به دیگری نمی‌گوید که زمانی که تو از من ستایش می‌کردی من خوشحال بودم و از تو سپاسگزاری می‌کردم و آنجا که ستایش نمی‌کردی ناراحت شدم، به ویژه که آن شخص رستم باشد.

برای اینکه ابیاتی که در ادامه آمده است منطقی‌تر جلوه کند، شاید بهتر باشد که اصلاً در میان پیام اسفندیار به رستم، دنبال سابقه‌ای برای این ابیات نباشیم؛ بلکه قائل بر این باشیم که

رستم به اسفندیار پیام می‌دهد که من پیش از این دربارهٔ جنگاوریها، پهلوانیها و فتوحات تو در هند و چین و... سخنهای فراوانی شنیده بودم و به همین دلیل آرزومند بودم که ترا ببینم.

ز یزدان همی آرزو خواستم — که اکنون به تو دل بیاراستم
ببینم پسندیده چهر ترا — بزرگی و گردی و مهر ترا
... کنون آنچه جستم همه یافتم — بخواهشگری تیز بشتافتم....

(همان، ص۲۴۱)

جالب است که در نسخه بدل چاپ مسکو به جای «آنگه» «آنکس» آمده و صورت ضبط شدهٔ بیت در کتاب حماسهٔ رستم و اسفندیار (نسخهٔ لنینگراد) و نسخهٔ مصحح دکتر خالقی و به تبع آن داستانهای پر آب چشم چنین است.

زگفتار آن کس بدی بنده شاد — که گفتی که چون تو ز مادر نزاد

(نظری ص ۱۴۱)

و در این صورت تمامی ابیات دربارهٔ اسفندیار خواهد بود. معنی نیز کاملاً روشن خواهد شد. رستم می‌گوید وقتی از دیگران ستایشهایی دربارهٔ تو می‌شنیدم- که نامت در تمام جهان معروف است و ... شاد می‌شدم و آرزومند بودم که ترا ببینم.

چهار- به ابیات زیر توجه فرمایید:

بدو گفت رستم که ای نامدار — همی جستم از داور کردگار
که خرم کنم دل به دیدار تو — کنون چون بدیدم من آزار تو
دو گردن فرازیم پیر و جوان — خردمند و بیدار دو پهلوان
بترسم که چشم بد آید همی — سر از خواب خوش برگراید همی
همی یابد اندر میان دیو راه — دلت کژ کند از پی تاج و گاه

(همان ص۲۴۸، بیت ۵۰۷)

در بیت چهارم سری که از خواب خوش برمی‌گردد و دیگر به خواب نمی‌ورد از آن کیست؟ رستم درحال تهدید است یا نصحیت؟ دکترانوری و دکترشعار آن را تهدید به اسفندیار تلقی کرده و نوشته‌اند: «می‌ترسم چشم زخم و گزندی برسد، سر از خواب خوشی که می‌بیند به سویی دیگر برگردد. گویا می‌خواهد بگوید: می‌ترسم روزگار پیشامدی ناگوار نشان دهد و آرزوهای تو نقش بر آب شود.» (شعار، ۱۳۶۷: ص۱۳۱)

در حماسهٔ رستم و اسفندیار نیز توضیح مشابه همین است: «نگرانم که چشم زخمی به تو برسد و از خوابهایی که می‌بینی بیدار شوی (یعنی اندیشهٔ دربند کردن من، خوابی است که تو دیده‌ای و هرگز به حقیقت و عمل نمی‌پیوندد و با آسیب دیدن و شکست، از خواب بیدار می‌شوی) سر از خواب خوش برگراید همی: سر تو از خواب خوش که می‌بینی (بند کردن من) بپیچد و برگردد و بیدار شوی.(رستگارفسایی، ۱۳۷۴: ص ۲۰۷)

دکتر شمیسا دربارهٔ این بیت زیر اظهارنظر نکرده است، اما دکتر جوینی در توضیح این بیت نوشته است:«گراییدن و گرایستن» میل کردن و روی آوردن. «سر از خواب خوش برگراید همی»، یعنی سر از پیشانی و اندوه، خواب خوش نبیند» (جوینی، ۱۳۷۴: ص۵۶)

در این توضیح نیز معنی‌ای که در آغاز برای گراییدن آمده، در مفهوم مصرع لحاظ نشده است و معلوم نیست که خواب در معنی رؤیاست یا غنودن و نوم. به هرحال گراییدن به معنی روی آوردن و میل کردن است، اما لفظ «از» معنی را منفی و برعکس می‌کند، و سر از خواب برگراید، یعنی‌خواب را ترک کند و به خواب نرود.مانند تعبیر شَغَلَ به وشَغَلَ عنه‌درعربی است.

در کتاب داستانهای پر آب چشم، برای توضیح بیت دو تعبیر آمده است که هر دو، صورت نصیحت‌آمیز دارد. و لزوماً متعلق به اسفندیار نیست. در تعبیر اول، این چشم زخم است که سر از خواب خوش برمی‌دارد «می‌ترسم چشم زخمی بیاید و سر از خواب خوش بردارد و زیان و ضرری برساند.» که این تعبیر درست به نظر نمی‌رسد و تعبیر دوم چنین است: «می‌ترسم چشم زخمی فرا رسد و سر از خواب خوش بجنبد و بیدار گردد، یعنی چشم زخم آرامش را از سرها به در ببرد.» در این معنی نیز هرچند تعبیرهایی چون فرا رسیدن چشم زخم به جای اتفاق افتادن آن و جنبیدن سر از خواب خوش، مناسب نیست، اما معنی کلی بیت کم و بیش صحیح است. پس معنی صحیح این مصرع چنین است: می‌ترسم چشم زخمی اتفاق افتد و سرها (سر من و تو حتی دیگران) از این پس خواب خوش نداشته باشد. پس «خواب» نیز در این بیت به مفهوم رؤیا و صورتهایی که انسان در خواب می‌بیند، نیست.

پنج- وقتی که بهمن پیام اسفندیار را به رستم می‌رساند، رستم برای دیدن اسفندیار و راضی کردن او به مصالحه‌به دیدن اسفندیار می‌رود و نهایتاً قرار می‌شود که هنگام غذا خوردن، اسفندیار کسی را دنبال او بفرستد. اما با دور شدن رستم، اسفندیار به برادرش پشوتن می‌گوید:

به ایوان رستم مرا کار نیست — *ورا نزد من نیز دیدار نیست*
همان گر نیاید نخوانمش نیز — *گر از ما یکی را پرآید قفیز*
دل زنده از کشته، بریان شود — *سر از آشناییش گریان شود*
(شاهنامه، ج۶، ص۲۵۰، بیت ۵۴۲)

معنی بیت دوم در رزم‌نامه چنین است: « به یقین اگر رستم نیاید، دعوتش نمی‌کنم، [که] اگر حوصلهٔ یکی از ما سر برود [در مجلس می خشمگین بشویم و شمشیر بکشیم] آن که زنده می‌ماند دلش برای کشته می‌سوزد و از اینکه با وی روبرو شده است، گریان می‌شود.» (شعار، ۱۳۶۷: ص۱۳۵) چنانکه ملاحظه می‌شود، دلیل اینکه اسفندیار نمی‌خواهد رستم را فرا بخواند این است که نگران است، در مجلس، حوصلهٔ یکی از آنها سر برود یا خشمگین شوند و یکی از آنها دیگری را بکشد و در حماسهٔ رستم و اسفندیار آمده است: «و اگر رستم نزد من نیاید او را احضار نمی‌کنم، حتی اگر یکی از ما دو نفر، جانش را بر سر این کار بگذارد. اگر من و رستم با هم بجنگیم و یکی از ما کشته شود دل آنکه زنده مانده است، از اینکه کشته را می‌شناخته است غمگین می‌شود.» (رستگار فسایی، ۱۳۷۴: ص ۲۱۰)

در این معنی، کشته شدن یا مردن یکی از طرفین پی آمد فرا نخواندن به مهمانی است. در کتاب داستانهایی پر آب چشم نیز تقریباً همین معنی آمده‌است، بدین صورت: «اگر رستم نیاید، من اورا دعوت نمی‌کنم، هرچند این کار به مرگ یکی از ما منجرشود.» (نظری،۱۳۸۲: ص ۲۴۰)

دکتر جوینی پس از توضیح قفیز نوشته است:« اسفندیار گوید که اگر رستم خود به نزد من نیاید، وی را نخواهم خواند و نیز اگر دشمنی ما بالا بگیرد و یکی از ما دو نفر کشته شویم، آنگاه دل آن کس که زنده مانده است...» در این معنی ظاهراً «نیز» در پایان مصرع اول به مصرع دوم متعلق دانسته‌اند و نوشته‌اند و نیز اگر دشمنی... (همان: ص۶۰)

یک بار دیگر سه بیت مودر بحث را می‌خوانیم:

به ایوان رستم مرا کار نیست — *ورا نزد من نیز دیدار نیست*
همان گر نیاید نخوانمش نیز — *گر از ما یکی را پراید قفیز*
دل زنده از کشته بریان شود — *سر از آشناییش گریان شود*
(شاهنامه، همان)

اسفندیار با یک بار دیدن رستم، تحت تاثیر عاطفی قرار گرفته است و نگران است که با دیدن دوبارهٔ رستم و هم نان و نمک شدن با او از هدفی که برای انجام آن به سیستان آمده

است باز بماند. او آمده است تا رستم و دیگر بزرگان خاندان او را دست و بغل بسته نزد گشتاسب ببرد و اگر رستم تسلیم نشود به زور این کار را انجام دهد.

او مهر و محبت رستم را نیز که طرف مقابلش می‌باشد، نسبت به خود مشاهد کرده است. پس با دور شدن رستم می‌گوید: من در کاخ و ایوان رستم کاری ندارم و به آنجا نمی‌روم، او نیز نباید بار دیگر به دیدن من بیاید. همچنین اگر خود او نیاید من او را فرا نخواهم خواند؛ زیرا اگر یکی از ما دو نفر [در حوادثی که پیش رو داریم] کشته شود، دل کسی که زنده مانده است از غم و غصه بریان می‌شود و چشمش گریان می‌گردد. نیازی به توضیح نیست که در مصرع آخر با کاربرد مجازی، سر به جای چشم آمده است.

شش- زمانی که رستم و اسفندیار با هم روبرو می‌شوند، هر کدامشان نژاد، هنر و جنگهای خود را برای دیگری بازگو می‌کند اسفندیار خطاب به رستم می‌گوید:

ترا باز گویم همه هرچه هست — یکی گر دروغ است بنمای دست
که تا شاه گشتاسب را داد تخت — میان بسته دارم به نیکی و بخت...

(ج۶، ص۲۶۰، بیت۷۰۱)

ظاهراً مرکب خواندن «شاه گشتاسب» باعث شده که فاعل بیت ناپدید شود و شارحان شاهنامه هر کدام فاعلی خارج از بیت برای آن در نظر بگیرند. دکترشعار ودکترانوری نوشته‌اند: «یعنی از آن موقع که [خداوند یا گردش روزگار] تخت [شاهی] را به گشتاسب داد، من با دلاوری و [یاری] بخت کمر بسته و آماده‌ام.» (شعار، ۱۳۶۷:ص۱۶۰)

در داستان داستانها و طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار توجهی به این بیت نشده است و دکتر رستگار نوشته‌اند: «از وقتی که کیخسرو پادشاهی خود را به لهراسب داد؛ من با مردی و بخت بلند در خدمت دین بهی بوده‌ام.» (رستگار فسایی، ۱۳۷۴: ص ۲۲۲)

دکتر نظری و مقیمی در پیدا کردن فاعل بیت اظهار حیرت کرده‌اند و ضمن نقل سخنان دکتر انوری و دکتر رستگار نوشته‌اند: «چه کسی به شاه گشتاسب تخت داد؟ فاعل داد در این بیت مشخص نیست و از این حیث یک نوع ضعف و سستی در سخن مشاهده می‌شود... در هر حال قرینه‌ای لفظی یا معنوی برای این نظریات (نظر دکتر شعار و دکتر رستگار) در کلام موجود نیست. نگارندگان احساس می‌کنند که مصراع اول بدین صورت معیوب بوده، قابل فهم نیست.» (نظری، ۱۳۸۲: ص۲۵۱)

راهی که به نظر آنان رسیده است این است که یکی از نسخه بدلهای شاهنامه را که مشخص نکرده‌اند کدام نسخه، جایگزین متن نمایند. «که تا شاه گشتاسب بنهاد تخت» حتی در همین صورت هم، تعبیر تخت نهادن جای تأمل دارد.

معنی این بیت بسیار راحت است، فقط کافی است که میان شاه و گشتاسب یک ویرگول قرار دهیم، چون مشخصاً هم معلوم است که گشتاسب جانشین لهراسب شده است، پس منظور از شاه نیز لهراسب می‌باشد و دورانی که اسفندیار به جوانی و قدرتمندی رسیده نیز باید همین دوران باشد.

پس معنی بیت چنین است: از زمانی که لهراسب تخت پادشاهی خود را به گشتاسب داد من با مردانگی و نیک‌بختی کمر خود را بسته به خدمتگزاری مشغول شده‌ام.

اما نسخهٔ لنینگراد ضبطی متفاوت‌ومغلوط دارد و دکتر جوینی نیز آن را توجیه کرده است:

که تا شاه گشتاسب با داد و تخت میان بسته دارم به مردی و بخت

«از آن هنگام که شاه گشتاسب دادگر و با اورنگ کمر او از روی بخت و جوانمردی بست، من همان کسم که بدین‌گونه برای گسترش دین به هر سو رفتم و همهٔ مردم در این کار به من آفرین گفتند.» (جوینی، ۱۳۷۴: ص۷۷)

هفت- رستم که به دلایلی چند تصمیم به جنگیدن با اسفندیار ندارد، با اینکه از سوی اسفندیار خرام – کسی که پس از دعوت اولیه، برای بار دوم و همراهی با میهمان به نزد او می‌رود – به دنبالش نمی‌رود، رسم و سنت را با بزرگواری نادیده می‌گیرد و به مهمانی اسفندیار می‌رود و در آنجا تمام تلاشهای او برای پیشگیری از جنگ بی‌نتیجه می‌ماند و با این قرار که فردای آن روز با هم بجنگند، سراپردهٔ اسفندیار را ترک می‌کند.

پشوتن که یگانه چهرهٔ مشترک پاک در اسناد دینی و ملی است، از یک سو نگران جان برادر و به بیراهه رفتن اوست و از سوی دیگر نمی‌تواند خدمات بزرگ و طولانی رستم به دولت ایران و رفتار بزرگوارانه‌اش در رفتار با اسفندیار را نادیده بگیرد. پس دلسوزانه اسفندیار را نصحیت‌می‌کند که: «همی گویمت ای برادر مکن» بیا تا فردا بدون سپاه به ایوان رستم برویم، روزی را با فرخندگی بگذرانیم و با او سخن بگوییم. او در نزد همگان مردی پسندیده است و از گفتار و پیمان تو نیز سرپیچی نمی‌کند.

اسفندیار که قدرت‌طلبی، پیش از تیرگز، نه چشم ظاهر که چشم باطنش را کور کرده، با سخنانی تظاهرآلود و ریاکارانه پشوتن را چنین مخاطب قرار دهد:

یکی پاسخ آوردش اسفندیار — که بر گوشهٔ گلستان رست خار
چنین گفت کز مردم پاک دین — همانا نزیبد که گوید چنین
گر ایدونک دستور ایران توی — دل و گوش و چشم دلیران توی
همی خوار داری چنین راه را — خرد را و آزردن شاه را
همه رنج و تیمار ما باد گشت — همان دین زردشت بیداد گشت
که گوید: که هر کو ز فرمان شاه — بپیچد، به دوزخ بود جایگاه
مرا چند گویی گنه کار شو — ز گفتار گشتاسب بیزار شو...

(همان، ص ۲۷۳،ب ۹۱۲)

در بیت اول منظور از گوشهٔ گلستان چیست؟ مصرع: «که بر گوشهٔ گلستان رست خار»، یعنی چه، اصلاً این مصرع مربوط به اسفندیار است یا پشوتن؟

در رزم‌نامهٔ رستم و اسفندیار می‌خوانیم: یعنی اسفندیار پاسخی گفت که چون خاری بر گوشهٔ گلستان بود، پاسخی درشت و ناسازگار بود. شاید مراد این باشد که در دل اسفندیار از رستم خاری است، یا آنکه در گوشه‌ای از کشور آدم نابابی است.» (شعار، ۱۳۶۷: ص۱۸۶)

در این جمله‌ها چند معنی آمده که هیچکدام با یکدیگر مربوط نیست و هیچکدام نیز صحیح به نظر نمی‌رسد. جمله اول به صورت تشبیه تمثیل است: « پاسخی که چون خاری بر گوشهٔ گلستان بود، پاسخی درشت و ناسازگار» در این صورت گلستان چیست؟ در جمله بعد «شاید مراد این باشد که در دل اسفندیار از رستم خاری است» پس گلستان دل اسفندیار است و خار نیز رستم است و هیچ ربطی به اسفندیار و پشوتن ندارد... و ظاهراً «است» به جای «رست» آمده است، و جملهٔپایانی «یا اینکه در گوشه‌ای از کشور آدم نابابی است» در این صورت، گلستان کشور است، و خار آدم ناباب است، با این حساب هیچ ارتباطی میان این مصرع با مصرعهای دیگر وجود نخواهد داشت دکتر رستگار بیت را چنین معنی کرده‌اند. «اسفندیار پاسخی به پشوتن داد که او را آزرده و ناراحت کرد، پشوتن پاسخ او را نپسندید، مثل خاری که در گوشهٔ باغی روییده باشد.» (رستگار فسایی، ۱۳۷۴: ص ۲۳۸)

در این معنی، گلستان پشوتن است و خار، آزردن و ناراحتی اوست این معنی را نمی‌توان نادرست دانست اما معنی مصراع از این عمقتر است. در کتاب داستانهای پر آب چشم نیز این

بیت چنین معنی شده است: «اسفندیار چنان پاسخی به پشوتن داد که همچون خاری در کنار گلستان رویید، یعنی در برابر حرف‌های خوب و لطیف پشوتن پاسخی درشت و ناهموار داد.» (نظری، ۱۳۸۲: ص۲۶۵)

در این معنی: سخنان پشوتن گلستان است و سخن اسفندیار خار، اگر به «گوشه» در گوشهٔ گلستان کار نداشته باشیم، لابد چون سخنان پشوتن خیرخواهانه است گلستان است و چون پاسخ اسفندیار تند و تیز است مانند خار است.

دکتر جوینی در توضیح نسخه لنینگراد، به این بیت توجهی نکرده‌اند، اما متن نسخه و توضیح ایشان دربارهٔ ابیات دیگر جای تأمل و بحث دارد.

اما دکتر شمیسا نوشته‌اند: «که بر گوشهٔ گلستان: استعارهٔمرکب از اینکه دل پشوتن را شکست و او را ناراحت کرد. کدورت پیش آمد. یا بر چهرهٔ پشوتن چین و چروک و خم آمد.» (شمیسا، ۱۳۷۶: ص ۲۴۰)

در اینجا برای مصرع دو معنی آورده شده است، یکی اینکه دل پشوتن شکسته و او ناراحت شده است که دکتر رستگار نیز اشاره کرده بودند و نمی‌توان آن را نادرست دانست اما چنانکه خواهیم گفت معنی از این عمیقتر است و معنی دوم تغییر قیافهٔ ظاهری پشوتن و در هم کشیده شدن چهرهٔ اوست.

حال یکبار دیگر هر شش بیت را بخوانید:

چنین پاسخ آوردش اسفندیار — که بر گوشهٔ گلستان رست خار
چنین گفت کز مردم پاک دین — همانا نزیبد که گوید چنین
گر ایدونک دستور ایران توی... — ...

اسفندیاری که در کنار هیرمند چون شراب می‌نوشد رخش سرخ می‌شود و عقل حسابگر و ریاکارش برای ساعتی تعطیل‌می‌شود،به صراحت به اشتباه خود درآمدن به زابل برای دستگیری رستم اقرار می‌کند و فرمانبرداری از پدر را دور گشتن از راه حقیقت می‌شمارد:

چو گل بشکفید از می سالخورد — رخ نامداران و شاه نبرد (اسفندیار)
به یاران چنین گفت کز رای شاه — نپیچیدم و دور گشتم ز راه

(شاهنامه، ج۶، ص۲۳۰)

در اینجا سخنان دلسوزانه و حق‌خواهانهٔ برادر را با گستاخی بر بی‌دینی و گمراهی او حمل می‌کند و آن را مانند خاری ناروا می‌داند که در گوشه‌ای از اندیشهٔ نیکو و گلستان مانند پشوتن، روییده است و آن سخنان را اینگونه خلاف نظر گشتاسب و گناه می‌شمارد:

مرا چند گویی گنه کار شو ز گفتار گشتاسب بیزار شو

در تمامی ابیات تأکید اسفندیار بر این است که سخن و توصیهٔ پشوتن بدو نابجاست پس مصرع دوم «که بر گوشهٔ گلستان رست خار» مقول قول اسفندیار است و در آغاز بیت بعد: چنین گفت، یعنی چنین ادامه داد. که در حقیقت ادامهٔ سخن اسفندیار و مکمل و شرح و توضیح همان مصرع است. پس معنی ابیات چنین است: اسفندیار در پاسخ به سخنان پشوتن گفت: که در گوشهٔ اندیشه‌های گلستان مانند تو خار ناروایی و کفر روییده است و سپس ادامه داد که از مردمی که دینی پاک، ناب و بدون آلودگی دارند زیبنده نیست که چنین سخنان ناروایی بگویند، اگر تو که وزیر و راهنمای ایرانیان و چشم و گوش دلیران هستی، راه و دستور پادشاه را خوار و سبک بداری، پس رنج‌های ما بیهوده است و دین زرتشت که گفته است: هرکس از فرمان شاه سرپیچد دوزخی خواهد بود، مبتنی بر بیداد خواهد بود...

هشت- چون رستم به ایوان خود بازگشت و سلاح و ابزار خویش را برای جنگیدن با اسفندیار درخواست کرد، زال کوشید که رستم را از رویارویی با اسفندیار باز دارد. اما رستم که هیچگونه راهی جز جنگیدن پیش روی خود نمی‌دید، کوشید که نگرانی او را برطرف کند و به او اطمینان بدهد که به جان اسفندیار آسیبی نخواهد رساند. در چاپ مسکو که تاکنون منبع اصلی اغلب خوانندگان و شارحان شاهنامه بوده، چنین آمده است:

گر ایدون که فردا کند کارزار دل از جان او هیچ رنجه مدار
نپیچم به آورد با او عنان نه گوپال بیند نه زخم سنان
نبندم به آوردگه راه اوی به نیرو نگیرم کمرگاه اوی
زباره به آغوش بردارمش به شاهی ز گشتاسب بگذارمش

(مسکو، ج۶، ص۲۷۶)

جالب است که نسخه بدلهای چاپ مسکو در مورد بیتهای دوم و سوم چنین است:

نپیچم ← بپیچ. نبندم ← ببندم. نگیرم ← بگیرم و بگیرم به نیرو و...

در چاپ مسکو متعهد بودن به نسخهٔ اساس یا بی‌توجهی به معنی ابیات باعث شده که تمامی سه فعل مذکور به صورت منفی ضبط شود.

دکتر رستگار و دکتر شمیسا که بیش از دیگران به نسخهٔ مسکو متعهد مانده‌اند، عین همین ابیات را نقل کرده‌اند، بدون هیچگونه تغییر در افعال. در شرحها و چاپهای اسلامی ندوشن، دکتر انوری و دکتر نظری همگی فعل «نپیچم» را به همین صورت منفی ضبط کرده‌اند، اما در بیت سوم به کمک نسخه بدل که حرف اول بی‌نقطه است و با توجه به معنی ابیات به جای نبندم، ببندم و به جای نگیرم، بگیرم آورده‌اند. بدون تردید همگی این سه فعل باید مثبت باشد، یعنی باید نپیچم نیز به بپیچم تغییر یابد؛ زیرا لازمهٔ به آغوش برداشتن اسفندیار در میدان این است که رستم در میدان جنگ عنان اسب خویش را بپیچد و جولان بزند و به سوی اسفندیار برود و راه را بر اسفندیار ببندد و کمرگاه او را بگیرد و از پشت اسب بلند کند.

اما ضبط نسخهٔ لنینگراد جالب است. این افعال منفی از دو بیت قبل از این ابیات آغاز می‌شوند، و چنانکه دکتر جوینی تذکر داده‌اند حروف اول افعال بی‌نقطه بوده، اما مصصح محترم، احتمالاً تحت تأثیر نسخهٔ مسکو همگی را منفی ضبط کرده‌اند. برای اطلاع خوانندگان ضبط نسخهٔ لنینگراد و توضیح و توجه دکتر جوینی نقل می‌گردد.

گر ایدون که فردا کند کارزار — دل و جان او جز گسسته مدار
که من تیغ تیزم نگیرم به کف — سر میزبان را بگیرم به دف
نپیچم به آوردگه بر عنان — نه گوپال بیند نه زخم سنان
نبندم به آوردگه راه اوی — نگیرم به نیرو کمرگاه اوی
زکوهه به آغوش برگیرمش — به شاهی زگشتاسب بپذیرمش

(جوینی، ص۱۰۷)

«رستم گوید: «اگر بدین‌گونه که اسفندیار می‌خواهد به جنگ بپردازد، بی‌گمان دل و جانش از هم جدا و گسسته خواهد شد، اما فردا تیغ تیز به کف نخواهم گرفت و با او به شوخی و سرور خواهم پرداخت، همچنین اسب به میدان نخواهم پیچید... می‌کوشم تا کمربندش را محکم نگیرم تا آزرده نشود، بلکه از روی اسب به آغوش پرمهر بر خواهم گرفت و به جای گشتاسب وی را بر تخت خواهم نشاند.» توضیح: همانطور که می‌بینید ابیات به جهت نامفهوم بودن در دستنویس‌ها قدری مشوش آمده و تغییر کرده است این ابهام در نسخهٔ لنینگراد نیز کم و بیش وجود دارد، زیرا ابیات کلیدی در آن نسخه، حروف اولشان بی‌نقطه ضبط شده است، از قبیل: «نگیرم به کف، نپیچم به آوردگه، نبندم به آوردگه، نگیرم به نیرو که روشن نیست آیا باید مثبت خوانده شود یا منفی» (جوینی، ۱۳۷۴: ص ۱۰۷)

نُه-

ز ایوان به شبگیر برخاستی ازین تند بالا مرا خواستی
چرا ساختی بند و مکر و فریب؟ همانا بدیدی به تنگی نشیب
(همان، ص۲۸۰، ب۱۰۳۴)

این دو بیت را اسفندیار خطاب به رستم گفته است، زمانی که رستم و اسفندیار در میدان جنگ حاضر شده‌اند اما رستم پیشنهاد کرد که اگر خواهان خون‌ریزی هستی بگذار دو سپاه ایران و سیستان با هم بجنگند و ما به تماشای آنها بپردازیم.

دکتر انوری و دکتر شعار در توضیح دو بیت نوشته‌اند: « نشیب را تنگنا دانستی، این نیرنگ است که مرا به جای بلند فراخواندی، زیرا جنگیدن در زمین پست را به صلاح خود ندیدی» (شعار، ۱۳۶۷: ص ۱۹۸)

چنانکه ملاحظه می‌شود، صرفاً با توجه به دو لفظ بالا و نشیب، واژهٔ دوم به معنی جای پست در مقابل جای بلند دانسته‌اند، و چنین تصور شده که چون رستم از جایگاه بلندی او را صدا کرده است، پس از جای پست واهمه داشته و می‌خواسته که اسفندیار هم در یک جای بلند به جنگ او برود. دکتر رستگار، احتمالاً با توجه به همین معنی در آغاز نوشته‌اند: «جنگ در زمین پست را مشکل یافتی؟» و سپس با تأمل به معنی حقیقی و صحیح بیت رسیده‌اند و نوشته‌اند «سقوط و بدبختی خود را نزدیک دیدی» (رستگار فسایی، ۱۳۷۴: ص۲۴۵)

دکتر شمیسا در آغاز معنی واژهٔ تنگ را نوشته‌اند که با معنی‌ای که برای بیت آورده‌اند هیچ ارتباطی‌ندارد و سپس همان دو معنی‌ای را که دکتر رستگار آورده‌اند، با اندک اختلافی آورده‌اند: «تنگ، تسمه‌ای که بدان بار را بر اسب استوار می‌کنند دو به تنگ اندر آمدن کنایه از، به دست آمدن و محقق شدن. جنگ در نشیب (سرازیری و زمین پست) را سخت دیدی؟ یا در میدان تنگ، نشیب (شکست) خود را دیدی؟»(شمیسا، ۱۳۷۶، ص۲۴۱)

چنانکه ملاحظه می‌شود ایشان نشیب رادر همان معنی میدان تنگ دانسته‌اند. نسخهٔ لنینگراد اندک اختلافی با نسخهٔ مسکو دارد، اما در معنی تفاوتی ایجاد نمی‌کند. دکتر جوینی نیز نسبتاً خوب نوشته‌اند: «چرا دست به افسون زده‌ای، همانا کارت به نقطهٔ پایانی رسیده است...) (جوینی،۱۳۷۴:ص۱۱۳)در کتاب‌داستانهای پر آب‌چشم آمده‌است: «بدون شک سرازیری شکست خود را نزدیک دیده‌ای.» (نظری، ۱۳۸۲، ص ۲۷۲)

اگر ما دو واژه را درست معنی کنیم، مفهوم مصرع کاملاً روشن می‌شود: تنگ: نزدیک. نشیب = سقوط، شکست.

معنی بیت: آیا سقوط و شکست خود را نزدیک دیده‌ای که دست به حیله و افسون زده‌ای. فردوسی حدود هفتاد بیت بعد، مصرعی آورده که هم معنی همین مصرع است. به مصرع دوم بیت زیر توجه فرمایید:

تو ای بد نشان چارهٔ خویش ساز — که آمد زمانت به تنگی فراز

(شاهنامه، ج۶، ب ۱۰۱۱)

ده– وقتی که دو فرزند اسفندیار، به دست زواره برادر و فرامرز پسر رستم کشته می‌شوند، اسفندیار جنازهٔ آنها را برای پدرش می‌فرستد و به همراه آن:

پیامی فرستاد نزد پدر — که آن شاخ رای تو آمد به بر
تو کشتی به آب اندر انداختی — ز رستم همی چاکری ساختی
چو تابوت نوش آذر و مهرنوش — ببینی تو در آز چندین مکوش
به چرم اندر است گاو اسفندیار — ندانم چه راند بدو روزگار

(همان، ص۲۹۰، ب۱۱۹۴)

معنی هیچکدام از مصرعها و ابیات بالا دشوار نیست. مصرع اول بیت دوم نیز معنی کنایی دارد و در فرهنگها هم ثبت شده و به معنی شروع و اقدام به کار بزرگ کردن است. اما مصرع دوم همین بیت با توجه به بافت کلام یعنی چه؟ نسخه بدل مصرع هم مشکلی را حل نمی‌کند، فقط به جای چاکری، «کهتری» آمده است.

دکتر اسلامی و دکتر شمیسا برای این بیت توضیحی ننوشته‌اند. دکتر شعار و دکتر انوری نوشته‌اند:« تو کاری بزرگ در پیش گرفتی و تو رستم را از چاکران خود قرار دادی [و به او توجه کردی]» (شعار، ص۲۱۳) ظاهر بیت همین است اما چنانکه گفتیم با بافت کلام سازگار نیست،واسفندیاری که فرزندانش به دست کسان رستم کشته شده‌اند نمی‌خواهد این را بگوید.

دکتر جوینی نوشته‌اند: « اسفندیار بر سبیل سرزنش گوید: ای پدر تو بیش از اندازهٔخود در پادشاهی خواستار گسترش آن شدی و گمان بردی که رستم کاملاً مطیع و چاکر تو است.» (جوینی، ۱۳۷۴: ص ۱۲۹)

این مفهوم نیز مانند مورد پیش با بافت کلام و بقیهٔ ابیات سازگار نیست، ضمن اینکه، گشتاسب، اسفندیار را به بهانهٔ اینکه رستم دشمن آنهاست، به جنگ وی فرستاده است.

دکتر رستگار نوشته‌اند: « تو کاری بزرگ را سامان دادی، توطئه‌ای بزرگ چیدی و از رستم بنده‌ای [نافرمان] ساختی.(رستم را به چشم من بد جلوه دادی)» (رستگار فسایی،۱۳۷۴: ص۲۵۱)

این معنی از دو معنی پیشین بدون تردید بهتر است به ویژه با افزودن واژهٔ نافرمان میان دو قلاب، اما دو جملهٔ کار بزرگ سامان دادی و توطئه بزرگ چیدن با هم سازگار نیستند، مگر آنکه اشاره شود که اسفندیار به طنز به پدرش می‌گوید کاری بزرگ را سامان دادی و منظورش این است که توطئه‌ای بزرگ چیدی.

دکتر نظری و مقیمی نوشته‌اند: « داعیه‌ای بزرگ در سر پروراندی و رستم را بنده و چاکر کردی! (یعنی رستم کسی نبود که بندهٔ دیگران بشود تو از روی آز چنین داعیه‌ای داشتی)» (نظری، ۱۳۸۲: ص ۲۸۲)

چنانکه ملاحظه می‌شود با توضیحی که درون کمانک افزوده شده، معنی بیت تا حدی توجیه شده است. اما بدون تردید این بیت طنز دارد و به شیوهٔ استعارهٔ تهکمیّه ارائه شده است یعنی اسفندیار با حالتی طنزآلود و سرزنش‌آمیز پدرش را می‌نکوهد و می‌گوید: عجب کار بزرگی را شروع کردی (دست به عجب اقدام بزرگی زدی) و خوب رستم را به اطاعت و چاکری واداشتی! یعنی او را به تمرّد وادار کردی.

یازده- وقتی که در نخستین روز جنگ، رستم و اسفندیار در برابر هم قرار می‌گیرند، سرانجام رستم زخمهایی سخت برمی‌دارد و از میدان و از میدان جنگ می‌گریزد. وقتی اسفندیار پیروزمندانه به سراپردهٔ خود بازگشت به برادرش پشوتن گفت:

به رستم نگه کردم امروز من — بر آن برز بالای آن پیلتن
که پروردگار آن چنان آفرید — بر آن آفرین کو جهان آفرید
چنین کارها رفت بر دست او — که دریای چین بود تا شست او
همی برکشیدی ز دریا نهنگ — به دم درکشیدی زهامون پلنگ
بر آن سان بخستم تنش را به تیر — که از خون او خاک شد آبگیر...

(مسکو ص ۲۱۹ بیت ۱۱۹۸)

بیت سوم را از این پنج بیت مورد بررسی قرار می‌دهیم: ممکن است در نگاه نخست این بیت بسیار ساده به نظر برسد، اما مصرع دوم یعنی چه؟ «که دریای چین بود تا شست او» همچنین در بیت بعد به دم در کشیدی یا به دُم درکشیدی؟ دکتر شعار و دکتر انوری در معنی، ترتیب دو بیت را رعایت نکرده‌اند و در معنی آنها نوشته‌اند: « به دم در کشیدی: با نفس خود

می‌کشید» چنین کارها ... پلنگ: رستم چنین کارهایی کرد. دریای چین تا شست (انگشت پای) او بود. از دریا نهنگ را بیرون می‌آورد و با دم خود [مانند اژدها] پلنگ را می‌کشید.« (شعار، ۱۳۶۷: ص۲۱۳) خیلی شگفت‌انگیز است که در تعریف از کسی بگویند که آب دریا تا انگشت پای اوست. دکتر اسلامی، دکتر رستگا و دکتر شمیسا این دو بیت را معنی نکرده‌اند. اما این بیت در نسخهٔ لنینگراد با چاپ مسکو متفاوت است. اگر قرار باشد بیت را به صورتی که در چاپ مسکو ثبت شده است معنی کنیم، تنها واژهٔ کلیدی که می‌تواند در معنی کردن بیت ما را یاری کند، واژهٔ شست است. در لغت نامه این معانی برای شست ثبت شده است: «زنار و رشته‌ای که گبران و هنود بر کمر بندند و بر گردن آویزند، ابهام، انگشت نر، انگشت بزرگ، قلابی که بدان ماهی گیرند، حلقهٔ رسن و کمند و جز آن.» (لغ)

اگر بخواهند قامت و بلندی شخصی را با آب دریا یا رود بسنجند یکی از این تعابیر را به کار می‌برند، آب تا زانو، تا کمر یا کمربند و تا گردن. پس در اینجا همان نخستین معنی ثبت شده در لغت‌نامه، مناسب‌ترین معناست. یعنی: دریای چین تا کمر یا زیر گردن وی (محل بستن زنار) بود. به عبارت دیگر آب اقیانوس با همهٔ عمق از سرش نمی‌گذشت.

در نسخهٔ لنینگراد این مصرع به صورت «رسیده به دریای چین شست اوی» ثبت شده است. دکتر جوینی در توضیح بیت نوشته‌اند: «همانطور که می‌بینید متن مسکو معنی درستی ندارد» چنین کارهایی بر دست وی انجام گرفت و چنگک او به دریای چین رسید و نهنگ را با آن از دریا بیرون آورد و با یک نفس پلنگ را به سوی خود کشید. (صنعت مبالغه)» جوینی، ۱۳۷۴: ص۱۳۰)

دکتر نظری و مقیمی نوشته‌اند «چنان کارها رفت...»: رستم کارهای عجیب و غریب کرده و دام ماهیگیری او به دریای چین هم رسیده است.» (نظری ص۲۸۲)

اگر صورت صحیح بیت را به همین صورت بدانیم، توضیح دکتر جوینی بویژه در پیوند مفهوم دو بیت خوب است، اما در همین صورت نیز می‌توانیم آخرین معنی لغت‌نامه را برای آن در نظر بگیریم. رسیده به دریای چین شست او: یعنی حلقه رسن و کمند او (آثار قدرت و سیطرهٔ او) تا دریای چین هم رسیده است. اما ارتباط مفهوم دو بیت، کاسته می‌شود. مصرع دوم بیت بعد بجز دکتر خالقی و به تبع او دکتر نظری، همگی دم به معنی نفس خوانده‌اند و در این

صورت معنی بیت همان‌طور است که دکتر جوینی نوشته‌اند. البته «مانند اژدها یا نهنگ» را باید بدان افزود. اما ضبط دکتر خالقی «به دم در کشیدن» نیز می‌تواند خوانده شود.

یعنی: رستم در دشت دُم پلنگ را می‌گرفت و بسوی خود می‌کشید. بدیهی است که در این صورت از غلو حماسی آن بسیار کاسته می‌شود.

دوازده- زمانی که جنازهٔ اسفندیار را به بلخ می‌رسانند، همه مردم شیون و زاری می‌کنند و چنان ناراحت می‌شوند که بدون ترس به گشتاسب ناسزا می‌گویند:

... سرت را ز تاج کیان شرم باد به رفتن پی اخترت نرم باد

(مسکو، ص۳۱۴، ب۱۵۵۱)

مصرع دوم این بیت یعنی چه؟ شارحان شاهنامه در معنی مصرع دوم اختلاف‌نظر دارند. دکتراسلامی ندوشن نوشته‌اند «نرم رفتن اختر کنایه از سیه روز شدن است که نفرینی است» (اسلامی ندوشن، ۱۳۶۹: ص ۲۵۶)

دکتر شعار و دکتر انوری نوشته‌اند:« ازتاج کیان شرمت باد و پای ستاره‌ات در رفتن نرم باد، کند برود،بدبخت شوی. ستاره را به اسبی تشبیه کرده که کند می‌رود. «استعارهٔ کنایی» (شعار، ۱۳۶۷: ص۲۵۲)

دکتر رستگار، در متن «پی اخترت» ضبط کرده‌اند اما در توضیحات نوشته‌اند: «به رفتن پی رفتنت‌نرم باد: قدمت‌درهنگام‌مرگ‌آرام‌باد،بی‌دغدغه وآسوده‌بمیری»(رستگارفسایی،۱۳۷۴:ص۲۶۵)

در نسخهٔ لنینگراد این بیت وجودنداشته،دکترجوینی‌آن را از چاپ مسکو به متن افزوده‌اند و چنین معنی کرده‌اند:« یعنی ستارهٔ بخت تودرگردش خود کند روبشود.»(جوینی، ۱۳۷۴: ص ۱۶۸)

و مقیمی و دکتر نظری نوشته‌اند:« نرم باد: کند باد، کند سیر باد» به رفتن پی اخترت... ستارهٔ بختت کند سیر باد ان شاء الله سیه بخت شوی. در چند نسخه به جای «نرم»، «گرم» آمده، در آن صورت نیز کلامی نفرین گونه است، یعنی ستارهٔ بختت سریع‌السیر باد و عمرت به زودی تمام گردد.» (نظری، ۱۳۸۲: ص ۳۰۲)

چنانکه ملاحظه می‌شود در توضیح احتر نظر دکتر اسلامی و دکتر انوری و دکتر جوینی جمع شده است، اما دربارهٔ نسخه بدل فقط در همین کتاب اظهارنظر شده است، که نظر خوبی هم هست.

در اینکه مصرع جنبهٔ نفرین دارد و در هر حال امر ناپسندی را برای گشتاسب خواهان شده‌اند تریدی نیست. دشواری بیت در پیوند میان اختر با شخص (گشتاسب) و نرم شدن پای

اختر است. اختر در لغت به معنی جرم آسمانی و ستاره و ستارۀبخت و اقبال، ستارۀ مسلط بر زایچه می‌باشد (غیاث، معین، دهخدا) همچنین به معنی علم، بیرق و رایت است (همان) در اینجا به معنی ستارۀ بخت و اقبال و مسلط بر زایچه است. در ابیات فراوانی از شاهنامه اختر در همین معنی آمده است:

- نشستم به ره برکه تا پاسخم — بیارد مگر اختر فرّخم
- مرا اختر خفته بیدار گشت — به مغز اندر اندیشه بسیار گشت
- بدو گفت کای مهتر نامدار — به کار تو باد اختر روزگار...

و اسدی طوسی گفته است:

گه رزم پیروزی از اختر است — نه از گنج بسیار و از لشکر است

(گرشاسپنامه)

در اعتقادات کهن، زندگی زمینیان به اجرام سماوی و حالات آنها بستگی تام داشت و هرکسی را در آسمان ستاره‌ای بود که نیک و بد و زندگی و مرگش بدان وابسته بود درخشندگی ستاره مایۀ خوشبختی و شادمانی شخص و تیرگی و سیاهیش مایۀ بدبختی و اندوه و نگرانی او می‌شد. نرم شدن پا به معنی فلج شدن و از حرکت ماندن و زمینگیر شدن است. در بیت ستاره همانند ستور یا مرکبی دارندۀ پا فرض شد است. معنی بیت:

سرت از اینکه بخواهد تاج پادشاهان بزرگ کیان را داشته باشد شرمسار باد و ستارۀ بختت زمینگیر و تیره و تار (کور و کبود) باد.

نتیجه

در گسترۀ زبان و ادبیات، هیچ کاری ولو بسیار عالی، آخرین کار و والاترین کار نخواهد بود؛ نه در اشعار و متون نثر و نه در شرح و توضیح و معنی آنها. به ویژه در زمینۀ شرح و معنی که عوامل فراوانی چون دانش؛ ذوق، تجربه، زمینۀ اطلاعاتی، حافظه می‌تواند مؤثر باشد، و هرچه قدر متنی عمیق‌تر باشد، زمینۀ توضیحات گوناگون و اختلاف‌نظر در آنها بیشتر خواهد بود.

از آنجا که شاهنامه سند هویت ماست و بخشهایی از آن مانند داستان رستم و اسفندیار به عنوان قسمتی از متنهای درسی در دوره‌های مختلف تحصیلی، به ویژه در دانشگاه‌ها خوانده می‌شود، و برای برآوردن این نیاز، تاکنون چندین بار مورد شرح قرار گرفته است، جای آن

است که شرحی دقیق‌تر و کامل‌تر با توجه به این شرح‌ها نوشته شود. و این مقاله می‌تواند این ضرورت را به خوبی بنمایاند.

خوشبختانه متن شاهنامه هم گنجایش و استعداد و هم اهمیت و ارزش بررسی‌های مکرر دارد و امید است که این مقاله نیز گامی سودمند در زمنهٔ شاهنامه پژوهی باشد.

منابع

۱. اسلامی‌ندوشن، محمدعلی؛ **داستان داستان‌ها**؛ چاپ سوم، تهران: چاپخانهٔ دستان، ۱۳۶۹.

۲. بیهقی، ابوالفضل؛**تاریخ بیهقی**؛به کوشش‌خلیل‌خطیب رهبر، چاپ سوم، تهران: مهتاب،۱۳۷۳.

۳. جوینی، عزیزالله؛ **حماسه رستم و اسفندیار**؛ چاپ دانشگاه تهران، تابستان، ۱۳۷۴.

۴. دهخدا، علی‌اکبر؛ **لغت‌نامه**، چاپ جدید، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.

۵. رامپوری محمدبن‌جلال‌الدین؛ **غیاث‌اللغات**، به کوشش منصور ثروت، تهران: امیرکبیر،۱۳۶۳.

۶. رستگار فسایی، منصور؛ **حماسهٔ رستم و اسفندیار**، تهران: جامی، ۱۳۷۴.

۷. شعار، جعفر و حسن انوری؛ **رزم‌نامهٔرستم و اسفندیار**،چاپ‌دوم،تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۶۷.

۸. شمیسا، سیروس؛ **طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار**، تهران: میترا، ۱۳۷۶.

۹. فردوسی، ابوالقاسم، **شاهنامه**، به اهتمام عثمانوف، چاپ مسکو، ۱۹۶۷ میلادی.

۱۰. نظری، جلیل و افضل مقیمی، **داستانهای پرآب چشم**، چاپ اول، تهران: آسیم، ۱۳۸۲.